



پنجشنبه ۱۸ بهمن ۱۴۰۲
وطن امروز | شماره ۴۴۴

فرهنگ و هنر



گفت‌وگو
میلااد جلیل‌زاده

«بچه مردم» دیده‌ام! مساله جشنواره فیلم فجر بود. محمود کریمی که خیلی‌ها به خاطر آیت‌های پرزده‌سپاس پربیننده‌ش خوانده او را می‌شناسند و البته با صدایش بیشتر از تصویر او آشنا هستند، در این سال‌ها فعالیت‌های زیاد دیگری هم کرده‌است، از جمله مستندسازی و کار سرپال. به هر حال او با فیلم اولش حال جشنواره چهل‌وسوم را خوب کرده؛ فیلمی که به دفاع مقدس و شهادت می‌پردازد اما اثری از سفارشی‌سازی‌های پرترتداین ایام را که عمدتاً مردم معمولی می‌شود در آن دید و کاملاً از چشم‌انداز را کمسیدی از زیبایی کنیم (که خود کارگردان چندین بار تغییر برای فیلمش دقیق نمی‌داند) هم با یک اثر ویژه و کلیشه‌شکن طرفیم. مقایسه فیلم او با آثار خارجی هم بحث داغ این روزها بود که در گفت‌وگو با محمود کریمی مشخص می‌شود خیلی از این تطبیق‌ها دقیق نبوده. به طور کل ما با یک فیلم ایرانی پرآمده از سنت فکری بومی و مذهبی خودمان طرفیم. گفت‌وگو با محمود کریمی را که حاوی نکات ویژه و شیرینی درباره «بچه مردم» است در ادامه می‌خوانید.

■ آقای کریمی! بعد از این همه سال که به سینما آمدید و فیلم بلند ساختید، چرا این سوزه را انتخاب کردید؟
به این دلیل که این سوزه سراغ بنده آمد. در واقع آقای یوسف اصلانی پیشنهاد داد در این زمینه کار کنیم و ما مترصد ساخت فیلم بودیم و از فرصت استفاده کردیم.
■ بالاخره هر سوزه‌ای را احتمالاً شما نمی‌پذیرفتید، بویژه که نوع ورودتان به سینما، رخ شما در این حرفه را تعیین می‌کرد؛ این سوزه چه داشت که شما را جذب کرد؟
ما به آقای اصلانی گفتیم اجازه بده یک مطالعه و تحقیقی بکنیم و بعد ببینیم اصلاً می‌رسیم به چیزی که مورد نظر شما باشد و خودمان هم دوستش داشته باشیم یا نه. در آن فاصله من به همراه خانم پیرمحمدی کار تحقیق را انجام دادیم و به شکل میدانی سراغ آدم‌ها و روزنامه‌ها و مکتوبات محدودی که در این رابطه بود رفتیم. در ادامه مصاحبه‌هایی کردیم و مطالعه‌هایی انجام دادیم و خلاصه کم‌کم این قصه در حد طرح شکل گرفت و گفتیم ما الان حاضریم این قصه و این طرحی را که به آن رسیدیم بسازیم، آیا شما هم راضی هستید؟ ایشان هم راضی بود و به یک نقطه مشترک رسیدیم و کار شکل گرفت.

■ پس این ایده چیزی نبود که قبلاً سال‌ها ذهن شما را درگیر کرده باشد؟
من با آقای اصلانی رفقت داشتیم و با مجموعه بهشت امام رضا هم آشنا بودم و بارها به آنجا رفته بودیم و مستندهایی ساخته بودیم ولی اصلاً خود من با این عزیزان که اول انقلاب از چنین مجموعه‌هایی به جبهه رفتند هیچ آشنایی نداشتیم و حتی نمی‌دانستیم که چنین کسانی بودند. بعد که سراغ تحقیقات رفتیم و خودمان آشنا شدیم، به این طرح رسیدیم.

■ مساله بحران هویت که گفته می‌شود در آن دهه‌ها بسیار مورد توجه بوده و جست‌وجوی راه‌حلی برای رهایی از آن به یافته‌هایی مثل انقلاب و جنگ منجر شده است، آیا موقعی که این فیلمنامه را می‌نوشتید برای تان مطرح بود؟

موضوع هویت خیلی مد نظر ما بود چون احساسم این بود عزیزانی که در پرورشگاه به هر حال به ناچار و ناخواسته

مهران زارعیان: در زمانه‌ای که فیلم‌ها پی‌درپی با هتک حرمت پدر در حال گرفتن ژست اعتراضی تقلبی‌اند، در زمانه‌ای که کمدی‌ها حد نگی نمی‌نارند و در زمانه‌ای که پول‌های زیاد خرج فیلم‌های ناموفقی استراتژیک می‌شود، می‌توان با کار بلندی و سینماشناسی، «بچه مردم» ساخت و مخاطب وسیعی را جذب فرم درست و محتوای شریف کرد.

هنر بزرگ محمود کریمی در «بچه مردم» این است که تمام المان‌ها، ایده‌های شوخی‌آفرین، اسلوب روایی، تکنیک‌های دکوپاژ، شیوه‌های تدوین و خلاصه اساس سبک‌شناسی وس اندرسون را اوام می‌گیرد تا یک قصه جان‌دار و سرپای ملی - میهنی را در کانسپت ایران دهه‌های ۵۰ و ۶۰ روایت کند.

در همین ابتدا ممکن است سوال پیش بیاید که کسی شایلون دست بگیرد و تمام مؤلفه‌های سینمایی یک فیلمساز خارجی را بهره‌برداری کند، پس مساله تالیف و اورجینال بودن کار چه می‌شود؟

پاسخ تفصیلی به این پرسش را می‌توان در ۴ سطح شرح داد.

نخست، بومی‌سازی اگر ما هرانه انجام شود، به خودی خود ارزش افزوده می‌آفریند و اثر مجزایی را خلق می‌کند. «سریر خون» صرفاً یک فیلم پر اساس «مکتب» شکسپیر نیست، همان‌طور که آژانس شیشه‌ای - حتی اگر حائمی‌کری واقعاً متأثر از «بعد از ظهر سیگ» بوده باشد - یک اثر هنری کاملاً مستقل نسبت به فیلم سیدنی لومت محسوب می‌شود.

دوم، وس اندرسون چنان سینمایی منحصربه‌فردی دارد که چه‌بسا بتوان یک سبک کلان سینمایی را از فیلمسازی‌اش استخراج کرد؛ سینمایی او را نمی‌توان پس از گرته‌برداری یک فیلم و دو فیلم، مصرف شده تلقی کرد و از این جهت تنه به تنه ساب‌ژانر یا حتی یک جریان سینمایی می‌زند که قابلیت امتداد یافتن و تکوین دارد.

سوم، فیلم «بچه مردم» کوهی از ایده‌های خاص خود و

حضرت امیر المومنین (ع)
میلااد دشمنان خدا را دوست بداری با دوستی خود را برای غیر دوستان خدا خالص گردانی، زیرا هر کسی گروهی را دوست بدارد، با آنان مختلور می‌شود.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد اخوندی
مدیرعامل: زهرا شاکیبایی
سرمدیر: سعید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۲۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۲۸۲ نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۳۷
پیمارسان: ۰۲۱۶۶۴۱۳۷۲۲@vatanemroz.ir پست الکترونیک: info@vatanemroz.ir
چاپ: موسسه چاپ‌مهر پرتو برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۲۳۰۰

گفت‌وگوی «وطن امروز» با محمود کریمی، کارگردان فیلم «بچه مردم»؛ مسأله فیلم ما هویت است

بچه‌های خودمان

و از سر اجبار بزرگ می‌شوند، طبیعتاً نخستین مساله‌شان هویت است. ما تا این حد و اندازه‌اش مد نظرمان بود و کل قصه را بر همین پایه به همراه خانم پیرمحمدی نوشتیم. ولی اینکه بگوییم نه، فراتر از این داشتیم فکر می‌کردیم و به بحران هویت در آن سال‌ها برای عموم جامعه نگاه می‌کردیم، نه، این لاقال مد نظر ما نبود. ما فقط آن مساله‌مان هویت بود که حس می‌زییم دفعه‌ای این بچه‌ها باشد، چون این برای آدم‌های خانوادگی هم مساله می‌شود چه رسد به این دوستان. از آنجا که مثلاً سعی می‌کنند یک جوری پرونده‌شان را بندازند یا حتی بعد از اینکه بزرگ هم شدند باز دنبال این هستند که ببینند مادر و پدرشان چه کسی بوده، فهمیدیم مساله هویت خیلی برای‌شان حیاتی است و هیچ‌وقت رهايش نمی‌کنند و هر جور هست برای دستیابی به آن فعالیت می‌کنند.

■ بحث تحول در سینما موضوعی است که خیلی‌ها به آن علاقه دارند. حتی قبل از اینکه ژانر جنگی هم بیاید، به این فضا علاقه زیادی وجود داشت. مثلاً عرفای ما هم از این قصه‌ها داشتند که یک فرد در شرایط سختی قرار می‌گیرد و متحول می‌شود. در چند دهه اخیر خیلی اوقات جنگ نقش ایجاد این شرایط سخت تحول آفرین را ایفا می‌کرد. بعضی وقت‌ها هم شخصیت اصلی ناخواسته در این شرایط قرار می‌گیرد، ولی بالاخره به مرحله‌ای می‌رسد که به یک بلوغ دست می‌یابد؛ آیا این مد نظر شما بود؟
بله چون این را به صورت کلی قبول داشتیم. اعتقادمان این بود این بچه‌ها درست است پدر و مادر ندارند و از خانواده محرومند، ولی نمی‌توانستیم بگوییم که خلقت‌شان یا حضورشان برای تقدیر و برای خدا بی دلیل بوده است. دوست داشتیم یک واگویی‌ای کنیم که واقعاً چرا اینها تا آن مرحله در زندگی‌شان پیش رفتند. یک عزیز می‌مثل اینها که در آن فضا بزرگ شده و بعد رفته و شهید شده، از یک نگاه سکولاری می‌تواند این‌گونه باشد که خب این اصلاً از اول چه بود و حالا هم مگر چه شد. ولی ما اعتقاد داشتیم حتماً در منظومه هستی و خلقت خدا، یک معنی پشت این وجود دارد و سعی کردیم این معنی را جست‌وجو کنیم یا از زاویه دریافت خودمان آن را تعریف کنیم.

■ نگران حساسیت این جنس کمدی درباره جنگ نبودید؟
قبلاً بزرگانی در این سینما بودند که این راه‌ها را رفته و این سدها را شکسته بودند. بعد از «لیلی با من است» این سد شکسته شد و این اتفاق زیاد افتاد. برای همین ما هم دیگر خیال‌مان راحت بود که تماشاگر با این کمدی آشناست. در واقع ما آخرین نفری بودیم که داریم با جنگ این برخورد را می‌کنیم. «بیک‌نیک در میدان جنگ»، «شد گلوله»، «خراجی‌ها» و چند مورد دیگر همه کمدی بودند.

■ اجازه بدهید واضح‌تر بپرسم و اصلاً یک مثال بزنم. سال‌ها پیش وقتی من دانشجوی بودم و سینما می‌خواندم، یک فیلم مستند را که یکی از بچه‌های دانشگاه ساخته بود در جشنواره دانشگاه دیدم که درباره بچه‌های بهزیستی بود که شهید شده‌اند. من آن لحظه یک حال غریبی داشتم. آن فیلم اصلاً کمدی هم نبود. به واقع خیلی پشت سر این بچه‌ها حرف بود. مثلاً قدیم ترها می‌گفتند ساواکی‌ها را از پرورشگاه می‌آورند. انگار کسانی که از آنجا می‌آیند ذات‌شان خوب نیست. حالا شما همین موضوع را با وجود چنین پس‌زمینه ذهنی متوهمانه‌ای که خیلی‌های ما داشتیم، فیلم داستانی کردید و کمدی هم بود. برای این پرسیدم که آیا احساس نمی‌کردید ممکن است واکنشی به شما داده شود و حاشیه‌هایی به وجود بیاید؟

شنیده بودم می‌گفتند اقتلاً اصلاً نمی‌خواهند خیلی صدایش را در بیاورند که چنین بچه‌هایی وجود داشتند، چون ممکن است گفته شود این بچها نشان سوءاستفاده شده و ما به زور فرستادیم‌شان که بچگند ولی در نهایت عزم‌مان را جزم کردیم و به لطف یوسف که او خیلی روی این موضوع اصرار داشت و دغدغه‌اش بود که ما حتماً باید به اینها بپردازیم و اینها به اندازه کافی مظلوم هستند، تصمیم گرفتیم این کار را انجام بدهیم.

ما این پایان خودش یک توفیق می‌خواهد. در واقع طبق ریشه‌های مذهب ما این‌طور است، ولی اگر بخواهی یک نگاه زمین‌به‌ماجرأ داشته باشی، بله، می‌توانی بگویی این نابودی و نیستی است.
■ آن چیزی که شما در فیلم می‌گویید کدام است؟ بالاخره شما جهان فیلم را بساختید و خالق آن فضا هستید، یعنی خدای آن هستی؛ خود شما طرف کدام تعبیر را در فیلم‌تان گرفتید؟

چیزی که شخصیت اصلی ما آخر فیلم به شما می‌گوید، توضیح این سوال است. می‌گوید این نخستین بار است که از همه چیز راضی هستم. یعنی بالاخره این بی‌قراری‌اش از همه چیز رسید و با تقدیرش و سرنوشتی که برایش رقم خورده بود کنار آمد و پذیرفت. به نظر او دیگر به آن حدی که باید می‌رسید، رسید و باید دیگر از اینجا برود به جایی که بهتر است.
■ از این جهت احتمالاً باید مخالف باشید که فیلم‌تان با فیلم‌هایی مثل «زندگی زیباست» یا «جوو رابیت» مقایسه بشود.

ببین «زندگی زیباست» در یک فرهنگ دیگر ساخته شده، اما آن هم در سینما یک نمونه استثنایی است؛ تا اواسط فیلم یک کمدی داریم و از یک جایی به بعد تراجدی.
■ خیلی هم وحشیانه‌تر است و سخت.
بله چون این خود زندگی بود. زندگی همین است. اینها آدم‌هایی بودند که کلی رویا داشتند، کلی آرزو داشتند و شاید از دنیای‌شان کلی توقع داشتند. مثل همه ما آنها هم داشتند زندگی می‌کردند و یک روزی هم رفتند و در آن نقطه قرار گرفتند و پای مملکت‌شان ایستادند و جان‌شان را گذاشتند و شهید شدند.
■ فیلم «جوو رابیت» را هم می‌دانم دیده‌اید. در آن فیلم هم برخلاف لحن نمکین کار، یک پایان تلخ و مرگبار وجود داشت. این اصلاً تکنیک روایت آن قصه است. اما در «بچه مردم» به نظر می‌رسد خود کارگردان پایان را تلخ نمی‌بیند.

این پایان تلخ نیست، شاید داخل فیلم تلخی‌هایی هست، ولی آخرش نه! چون در اجرا هم تلخ کارگردانی نشده است. شما ببینید ما چه اجزایی کردیم؟ ما می‌توانستیم نشان بدهیم که تپری اصابت می‌کند و مثلاً صحنه دلخراشی ایجاد می‌شود و بعد مرگ در همان گرگ و میش تاریکی اتفاق می‌افتد، ولی ما اتفاقاً بعد از اصابت تیر میزانشنی جدیدی که شخصیت‌مان تازه وارد نور می‌شود. یعنی همه چیز نورانی می‌شود و این بچه دارد قهقهه می‌زند و وقتی فیلم تمام می‌شود، از نظر ما این شخصیت رستگار شد.
■ آیا بچه‌های این شکلی که خودشان سرپرست ندارند هم فیلم را در این مدت دیدند؟ یعنی بچه‌های بهزیستی؟
دوستان بزرگوار هستند یک سانس را هماهنگ کنند و این رفقا را ببرند برای تماشا.
■ فکر می‌کنید چه برخوردی با فیلم می‌کنند؟
آنها خیلی بچه‌های کول و باحالی‌اند. فکر می‌کنم که با فیلم کیف کنند.

ما این پایان خودش یک توفیق می‌خواهد. در واقع طبق ریشه‌های مذهب ما این‌طور است، ولی اگر بخواهی یک نگاه زمین‌به‌ماجرأ داشته باشی، بله، می‌توانی بگویی این نابودی و نیستی است.
■ آن چیزی که شما در فیلم می‌گویید کدام است؟ بالاخره شما جهان فیلم را بساختید و خالق آن فضا هستید، یعنی خدای آن هستی؛ خود شما طرف کدام تعبیر را در فیلم‌تان گرفتید؟
چیزی که شخصیت اصلی ما آخر فیلم به شما می‌گوید، توضیح این سوال است. می‌گوید این نخستین بار است که از همه چیز راضی هستم. یعنی بالاخره این بی‌قراری‌اش از همه چیز رسید و با تقدیرش و سرنوشتی که برایش رقم خورده بود کنار آمد و پذیرفت. به نظر او دیگر به آن حدی که باید می‌رسید، رسید و باید دیگر از اینجا برود به جایی که بهتر است.
■ از این جهت احتمالاً باید مخالف باشید که فیلم‌تان با فیلم‌هایی مثل «زندگی زیباست» یا «جوو رابیت» مقایسه بشود.
ببین «زندگی زیباست» در یک فرهنگ دیگر ساخته شده، اما آن هم در سینما یک نمونه استثنایی است؛ تا اواسط فیلم یک کمدی داریم و از یک جایی به بعد تراجدی.
■ خیلی هم وحشیانه‌تر است و سخت.
بله چون این خود زندگی بود. زندگی همین است. اینها آدم‌هایی بودند که کلی رویا داشتند، کلی آرزو داشتند و شاید از دنیای‌شان کلی توقع داشتند. مثل همه ما آنها هم داشتند زندگی می‌کردند و یک روزی هم رفتند و در آن نقطه قرار گرفتند و پای مملکت‌شان ایستادند و جان‌شان را گذاشتند و شهید شدند.
■ فیلم «جوو رابیت» را هم می‌دانم دیده‌اید. در آن فیلم هم برخلاف لحن نمکین کار، یک پایان تلخ و مرگبار وجود داشت. این اصلاً تکنیک روایت آن قصه است. اما در «بچه مردم» به نظر می‌رسد خود کارگردان پایان را تلخ نمی‌بیند.
این پایان تلخ نیست، شاید داخل فیلم تلخی‌هایی هست، ولی آخرش نه! چون در اجرا هم تلخ کارگردانی نشده است. شما ببینید ما چه اجزایی کردیم؟ ما می‌توانستیم نشان بدهیم که تپری اصابت می‌کند و مثلاً صحنه دلخراشی ایجاد می‌شود و بعد مرگ در همان گرگ و میش تاریکی اتفاق می‌افتد، ولی ما اتفاقاً بعد از اصابت تیر میزانشنی جدیدی که شخصیت‌مان تازه وارد نور می‌شود. یعنی همه چیز نورانی می‌شود و این بچه دارد قهقهه می‌زند و وقتی فیلم تمام می‌شود، از نظر ما این شخصیت رستگار شد.
■ آیا بچه‌های این شکلی که خودشان سرپرست ندارند هم فیلم را در این مدت دیدند؟ یعنی بچه‌های بهزیستی؟
دوستان بزرگوار هستند یک سانس را هماهنگ کنند و این رفقا را ببرند برای تماشا.
■ فکر می‌کنید چه برخوردی با فیلم می‌کنند؟
آنها خیلی بچه‌های کول و باحالی‌اند. فکر می‌کنم که با فیلم کیف کنند.

همگی مایه‌آزای ایرانی ایده‌های نمکین وس اندرسون هستند. در تصویر نیز «بچه مردم» یک فیلم وس اندرسونی چشم‌نواز است. عموم نماهای فیلم قرینه هستند. از لنزهای واید استفاده شده، تکنیک‌هایی مثل زوم ات و زوم این سریع در فیلم وجود دارد؛ تروالینگ‌های صاف و تخت وس اندرسونی داریم و مهم‌تر از همه، مشابه سبک تصویربرداری آثار وس اندرسون، صرفاً ۶ جهت اصلی فضای سه‌بعدی برای زاویه نگاه و حرکت دوربین وجود دارد که عقب، جلو، چپ، راست، بالا و پایین هستند. این نیز یک جور مینی‌مال کردن دکوپاژ و میزانشن است که حس و حالی شیک و فانتزی به کار می‌دهد.

نخ تسبیح روایت و مساله محوری قصه، پیدا کردن مادر و پاسخ به سوال کیستی شخصیت اصلی است. در فیلمی که در یک دوران تاریخی حائز اهمیت در شکل‌گیری ایران کنونی می‌گذرد، فیلمساز مفهوم اساسی «هویت» را دنبال می‌کند که در آثار فیلمسازان مهم ما از بهرام بیضایی تا ابراهیم حاتمی‌کیا به طرق مختلف مطرح بوده است.
«بچه مردم» همچون «تابستان همان سال» در جشنواره پارسال، مناسبات اجتماعی و تا حدی سیاسی ایران معاصر را از دریچه چشم یک کودک نوجوان می‌جوید و این راهبرد با ماهیت لافقه‌گونه هنر بخوبی چفت و بست می‌شود. فیلمساز، قهرمانش را در پی یافتن هویت خود به این سو و آن سو می‌فرستد و در انتها، با ذوق بیانی قدرتمندی، این هویت را در دل جنگ و در پیوند با مفهوم مام میهن می‌یابد که حسن ختام درخشانی محسوب می‌شود؛ گرچه آخرین صحنه فیلم را چندان نپسندیدم و می‌توانست با لحن گرم و شیرین فیلم همخوانی بهتری پیدا کند.
باید تریک گفت به فیلمساز خوش‌ذوقی که اینگونه به زبان سینما مسلط است و توانسته بر مبنای ایده‌های وس اندرسونی، یک فیلم ملی- میهنی تمام‌عیار خلق کند، چنان‌چنان قالی اصیل ایرانی.

نقد فیلم «بچه مردم» وس اندرسون نشسته وسط قالی ایرانی



بافتی برجسته از ایران آن سال‌ها را در دل خود دارند؛ از ساندویچی تا چاپخانه، از پیرایشگاه تا تارک‌خانه چاپ عکس، از تیمت‌خانه تا مدرسه و از خیابان تا جبهه جنگ. در هر فصل و در هر کدام از این فضاها نیز شخصیت‌های فیلم که هر کدام جزئیات بانمک خاص خود را دارند، جهت کمپ به پیشبرد مساله محوری قصه - پیدا کردن مادر واقعی پروتاگونیست - کار کرد خود را ایفا می‌کنند.
سینمایی وس اندرسون از روی شوخ‌طبعی، خیلی چیزها را بیهوشی و ناگهانی عرضه می‌کند و همین بیهوشی بودن باعث خلق خنده می‌شود؛ چیزی که در «بچه مردم» نیز مثلاً در قالب اینستری سریع از تیرتر و عکس روزنامه، متناقض با مفهوم آن لحظه از فیلم نمود دارد. در راستای ایده‌های ناگهانی و

بافتی برجسته از ایران آن سال‌ها را در دل خود دارند؛ از ساندویچی تا چاپخانه، از پیرایشگاه تا تارک‌خانه چاپ عکس، از تیمت‌خانه تا مدرسه و از خیابان تا جبهه جنگ. در هر فصل و در هر کدام از این فضاها نیز شخصیت‌های فیلم که هر کدام جزئیات بانمک خاص خود را دارند، جهت کمپ به پیشبرد مساله محوری قصه - پیدا کردن مادر واقعی پروتاگونیست - کار کرد خود را ایفا می‌کنند.